

An overview of Collocations in Saeb Tabrizi's Sonnets

Mahla Arianpoor

Ph.D. student of Persian language and literature, Institute of Humanities and Cultural Studies,
Tehran, Iran

Maryam Alinezhad (Corresponding Author)

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Institute of Humanities and
Cultural Studies, Tehran, Iran

alinezhadmar@gmail.com

Abstract

Collocations in the literary texts, resulting from the poet and author's creativity in choosing proper words in paradigmatic axis, along with the presentation of novel images create a pleasant meaning and word proportionality that sometimes considered as the style of the poet or author. Thus, the study of Collocations in literary texts is an interesting subject which provides a basis for a better understanding of the literary works and the style of their authors. In the present study, this linguistic phenomenon has been studied in Saeb Tabrizi's sonnets, a prominent poet with Indian style. The main objectives of this descriptive-analytical research is to show the most frequent type of collocations in Saeb's sonnets, and their comparisons with today Persian language collocations. In order to achieve these goals, the Safavi classification has been used. The research is corpus based and the necessary corpus was extracted from 50 Saeb sonnets (from 1400 to 1450) with about 573 bits.

Findings indicate that although all kinds of collocation, except verb-verb, verb-adverb and homonymy- homophony collocations have been used in his sonnets but, the meaning associative collocations and its sub type such as hyponymy is the most frequent ones. Results show that Saeb's collocation can be divided into three groups: 1-Collocations that apply with the same form and meaning in today Persian language. 2- Collocations that are used in our today utterances with little change in form but with the same meaning and 3-The obsolete collocations which are not used today.

Keywords: collocations, Syntagmatic collocation, associative collocation, Saeb's sonnets.

نگاهی بر انواع باهم آیی در غزلیات صائب تبریزی

مهلا آرین پور

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران

مریم علینژاد (نویسندهٔ مسئول)

استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران

alinezhadmar@gmail.com

چکیده

«باهم آیی» در متون ادبی که حاصل خلاقیت شاعر و نویسنده در انتخاب و تلفیق واژگان در محور همنشینی زبان، با ارائه تصاویر بدیع است، تناسب معنایی و لفظی دلپذیری را ایجاد می‌کند که گاهی مشخصه سبکی آن شاعر یا نویسنده به‌شمار می‌رود؛ از این‌روی بررسی متون ادبی از منظر باهم آیی‌ها، زمینه را برای شناخت بیشتر آثار ادبی و سبک پدیدآورندگان آنها فراهم می‌کند. در پژوهش حاضر، این پدیده زبانی، در غزلیات صائب تبریزی که سبک هندی در شعر او به کمال رسیده، مورد مطالعه قرار گرفته است. اهداف اصلی این مطالعه، نشان‌دادن پربسامدترین نوع باهم آیی‌ها در غزلیات صائب، و بررسی تغییرات احتمالی آنها در زبان فارسی امروز، به روش توصیفی-تحلیلی است که به‌منظور نیل به این اهداف، از تقسیم‌بندی‌ای که صفوی از باهم آیی‌ها در زبان فارسی ارائه داده، بهره گرفته شده است. این پژوهش، پیکره‌بنیاد بوده و پیکره موردنیاز آن، از ۵۰ غزل صائب (از غزل ۱۴۰۰ تا ۱۴۵۰) با حدود ۵۷۳ بیت، استخراج شده است.

یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که اگرچه از انواع باهم آیی، به‌جز باهم آیی «فعل با فعل»، «قید با فعل» و «هم آوا-هم نویسه» در غزلیات صائب بهره گرفته شده است، اما باهم آیی تداعی معنایی و از میان انواع روابط مفهومی آن، رابطه شمول معنایی، بیشترین بسامد کاربرد را داشته است. براساس نتایج به‌دست آمده، می‌توان باهم آیی‌های غزلیات صائب را در سه گروه جای داد: ۱- باهم آیی‌هایی که با همان لفظ و معنا، امروزه نیز در زبان فارسی کاربرد دارند؛ ۲- باهم آیی‌هایی که با اندکی تغییر در لفظ، اما با همان معنا، در روزگار ما نیز به کار می‌روند و ۳- واژگان هم‌آیند مهجوری که امروزه به کار نمی‌روند.

واژگان کلیدی: «باهم آیی»، «باهم آیی همنشینی»، «باهم آیی متداعی»، «غزلیات صائب تبریزی».

در هر زبانی، واژه‌ها به ندرت به تنهایی به کار می‌روند. آنها اغلب با دیگر واژه‌ها همراه می‌شوند؛ این رابطه میان واژگان، اتفاقی نیست و از قواعد معینی پیروی می‌کند؛ بدین معنا که میان همه عناصر و اجزای جملات، روابط مفهومی وجود دارد و مجموعه آنها یک کل منسجم را می‌سازند که از جمله آنها، رابطه باهم‌آیی است؛ درحقیقت، باهم‌آیی واژگان در محور همنشینی زبان، یکی از شروط و ملزومات انسجام و معناداری زبان به شمار می‌رود. این پدیده، شامل همنشینی‌ها، ترکیبات و اصطلاحات، برآیند قواعد واژه‌سازی در یک گونه زبانی و شم زبانی گویشوران آن است.

باهم‌آیی پدیده‌ای نسبی است و معیارهای متفاوتی می‌توانند در همنشینی واژگان با یکدیگر تعیین کننده باشند؛ به‌ویژه در زبان ادبی و در بافت شعری که عرصه‌ایست برای بروز خلاقیت، جلوه دیگری می‌یابد و این معیارها، متنوع و متعدد می‌شوند؛ بدین معنا که شعرا و نویسندگان گاهی واژگانی را که از نظر ظاهری و در منطق زبان، رابطه مشترکی با یکدیگر ندارند، به گونه‌ای خلاقانه و تأثیرگذار در بافت شعری، در کنار یکدیگر به کار می‌برند.

بدین ترتیب باهم‌آیی نقش تعیین کننده‌ای در بلاغت به معنای سخن گفتن به مقتضای حال و مقام مخاطب دارد و با توجه به این که این پدیده حاصل گزینش واژگان و یکی از شیوه‌های بیان معنا به شمار می‌رود و سبک نیز چیزی جز شیوه گزینش عناصر زبانی نیست، چگونگی بهره‌گیری از باهم‌آیی به‌ویژه در آثار ادبی، موجب شکل‌گیری سبک‌های متفاوتی می‌شود؛ از این‌روی با مطالعه باهم‌آیی‌ها در یک اثر ادبی یا آثار یک دوره ادبی، می‌توان به سبک‌های متفاوت بیانی در به‌کارگیری عناصر زبانی دست یافت. در پژوهش حاضر، ضمن بررسی فرایند باهم‌آیی و انواع آن در غزلیات صائب، شاعر قرن یازدهم و نماینده سبک هندی، تلاش می‌شود به پرسش‌های زیر پاسخ داده شود:

۱- پربسامدترین نوع باهم‌آیی در غزلیات صائب کدامند؟

۲- آیا باهم‌آیی‌های به‌کاررفته در غزلیات صائب، در زبان فارسی و شعر معاصر به کار می‌روند؟

۳- آیا باهم‌آیی‌هایی در غزلیات صائب وجود دارند که خاص دوره صائب و یا سبک شخصی او باشند؟

پیشینه تحقیق

در بررسی پیشینه مبحث باهم آیی در زبان فارسی و علم بلاغت، به موضوع «تناسب» و «مراعات نظیر» می‌رسیم که نخستین بار از سوی محمدبن عمر رادویانی (ق ۵) مطرح شد. او در کتاب ترجمان‌البلاغه در تعریف تناسب می‌گوید: «چون گوینده جمع کند اندر سخن میان چیزهایی که نظایر یکدیگر باشند به معنی، چون ماه و آفتاب و دریا و کشتی و آنچه بدین ماند، آن سخن را مراعات نظیر خوانند.» (رادویانی، ۱۳۶۲: ۷۵) وی در این تعریف، به وجود نوعی ارتباط و پیوند میان کلمات، (از لحاظ زمانی، مکانی، مجاورت و...) تأکید می‌کند. رشیدالدین وطواط (ق ۶) نیز در کتاب *حدائق السحر فی دقائق الشعر*، مراعات نظیر را نوعی تناسب دانسته است: «مراعات النظیر، این صنعت را نیز متناسب خوانند و این چنان بود که شاعر در بیت چیزهایی جمع کند کی از جنس یکدیگر باشند چون ماه و آفتاب و تیر و کمان و لب و چشم و...» (۱۳۶۲: ۳۴) و پس از آن نیز در *آثاری چون المعجم فی معایر اشعار المعجم* (ق ۷) (شمس قیس رازی: ۱۳۷۳، ۳۳۱)، *بدایع الافکار* (ق ۹) (حسین واعظ کاشفی: ۱۳۶۹، ۱۱۵)، *دره نجفی* (ق ۱۳) (۱۳۶۲ انجفقلی میرزا: ۲۱۴)، *ابدع البدایع* (ق ۱۳) (شمس العلما: ۱۳۷۷، ۱۷۴) نیز از این صنعت سخن به میان آمده است. در دوران معاصر، جلال الدین همایی در تعریفی که از تناسب ارائه داده، ضمن تشریح و توضیح نظر بلاغیان گذشته، تناسب کلمات در معنی را یا از جهت همجنسی دانسته‌اند، مانند «گل و لاله» یا از جهت مشابهت یا تضمین و ملازمت، مثل: «دهن و غنچه»، «حلقه و بی سروپا»، و «تیر و کمان». البته از نظر همایی شرط تناسب معنایی، آن است که شاعر میان چند کلمه حق انتخاب داشته باشد. (۱۳۷۶: ۲۵۷) از نظر سیروس شمیسا در کتاب *نگاهی تازه به بدیع*، تناسب وقتی حاصل می‌شود که برخی از واژه‌های کلام، اجزایی از یک کل باشند و از این جهت میان آنها تناسب و ارتباط وجود داشته باشد. (۱۳۷۰: ۸۷) فشارکی در کتاب *بدیع*، ضمن اشاره به این نکته که در صنعت تناسب، تشابه و ملازمت کلمات با یکدیگر جنبه عرفی و عام دارد و نه لزوماً عقلی، تناسب معنایی میان کلمات در صنعت مراعات نظیر را تناسب به سبب همجنسی یا تشابه و یا ملازمت دانسته است. (۱۳۷۴: ۱۴۳) در کتاب *هنر سخن آرای* (فن بدیع)، نویسنده، واژه همخوانی را به‌عنوان معادل واژه تناسب برگزیده و پس از ذکر مقدمه‌ای درباره آن، انواع آن شامل همخوانی آوایی، همخوانی سیمایی، همخوانی معنایی را برشمرده و به مراعات نظیر در زیرمجموعه همخوانی معنایی پرداخته است. (۱۳۸۲) در کتاب *بدیع از*

دیدگاه زیبایی‌شناسی، وحیدیان کامیار، پس از توضیحی مختصر درباره اصل تناسب میان پدیده‌های هستی و جنبه‌های جمال‌شناسانه آن، به ترفندهای بدیعی مانند مراعات نظیر، تضاد، مقابله ... که از ویژگی تناسب برخوردارند، پرداخته است. از نظر او مراعات نظیر آوردن واژه‌هایی است در سخن که از نظر معنی تناسب داشته و یادآور هم باشند؛ این تناسب می‌تواند از نظر همجنس بودن باشد یا از نظر مجاورت. (۱۳۷۹: ۶۳-۶۴) محبتی مؤلف کتاب بدیع نو، پس از برشمردن روشهای گوناگون ایجاد تناسب، به مراعات نظیر به عنوان یکی انواع تناسب‌ها پرداخته است. از نظر وی مراعات نظیر به معنای نگهداشت تناسب‌ها و مشابهت‌هاست و در اصطلاح آوردن کلماتی است که از جهت معنی یا جهات دیگر با هم همخوان و هماهنگ باشند و نوعی رابطه زبانی یا معنایی میان آنها وجود داشته باشد. (۱۳۸۰: ۱۰۳) از جمله مقالاتی که در آنها مبحث باهم‌آیی و تناسب، مطرح و بررسی شده است، می‌توان به مقاله جادوی مجاورت اشاره کرد که شفیع کدکنی در آن تناسب و باهم‌آیی واژگانی و آوایی را به عنوان یکی از مهمترین عوامل تعیین‌کننده در تأثیرات زبانی و شیوه‌های بلاغی معرفی، و سپس نمونه‌هایی از آن را در شعر مولانا بررسی کرده است. (۱۳۷۷) افزایش نیز در مقاله نگاهی به مسئله باهم‌آیی واژگان به معرفی مفهوم باهم‌آیی و طبقه‌بندی آن پرداخته است. وی با فرض اینکه باهم‌آیی نوعی مجاورت واژه‌هایی است که برحسب مفهوم خود بر روی محور همنشینی تحقق می‌یابند، باهم‌آیی را در گام نخست به دو گروه باهم‌آیی درون‌زبانی و باهم‌آیی برون‌زبانی طبقه‌بندی کرد. همچنین با بهره‌گیری از آرای یاکوبسن درباره قطب‌های استعاری و مجازی زبان، مدعی شده است که باهم‌آیی هم‌نشین در قطب مجازی عمل می‌کند و باهم‌آیی متداعی در قطب استعاری روی می‌دهد. (۱۳۷۸) پژوهشی درباره باهم‌آیی واژگانی در زبان فارسی، عنوان مقاله‌ای است که صفوی در آن ضمن مرور پیشینه باهم‌آیی در زبان‌شناسی ساختگرا و چگونگی طرح آن در قالب نظریه حوزه‌های معنایی، باهم‌آیی واژگانی در زبان فارسی را در سه گروه باهم‌آیی حوزه‌ای، باهم‌آیی واژگانی و باهم‌آیی همنشینی مورد بحث و بررسی قرار داده است. (۱۳۸۲) افزون بر اینها، برخی از مقالات نیز باهم‌آیی‌ها را در سبک شعری خاص و یا آثار ادبی مورد بررسی قرار داده‌اند که از جمله آنها می‌توان به این موارد اشاره کرد: ابراهیمی و پهلوان‌نژاد نیز در مقاله‌ای با عنوان بررسی زبان‌شناختی باهم‌آیی‌های واژگانی در خمسه نظامی، در راستای شناخت زبان شعر نظامی، انواع باهم‌آیی‌ها را در سه گروه باهم‌آیی‌های مفهومی، باهم‌آیی‌های حاصل از ترکیب اسم و صفت

و باهم آیی‌های تلمیحی، در خمسه، مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند. (۱۳۹۲) اسکویی نویسنده مقاله فرایند باهم آیی در شعر سبک آذربایجانی، بر این عقیده است که شعر فارسی از نظر رعایت تناسب و هارمونی در ابعاد مختلف سخن همواره ممتاز بوده و این ویژگی در سبک آذربایجانی به یکی از پربسامدترین مختصات سبکی شعر تبدیل شده و بر تقویت معانی و ارتباط اجزای کلام در اشعار این دوره افزوده است؛ از این روی کوشیده است باهم آیی‌های متنوع و پربسامد را در شعر سبک آذربایجانی جست‌وجو و معرفی کند. (۱۳۹۳) بررسی زبان‌شناختی و بلاغی انواع باهم آیی در شاهنامه فردوسی که نویسندگان آن با این اعتقاد که باهم آیی در زبان ادبی حاصل تداعی ذهن و ابداع ارتباطات هنری و زبانی میان اجزای کلام است و ضمن اذعان به برتری شعر فارسی در رعایت تناسب و هارمونی، به منظور آشکار کردن ارزش‌های بلاغی و زبانی شاهنامه، براساس دیدگاه صفوی انواع باهم آیی‌ها را در شاهنامه بررسی کرده‌اند. (تفرجی یگانه: ۱۳۹۸)

زبان‌شناسان غیرفارسی‌زبان نیز در مطالعه روابط واژگانی در حوزه معنی‌شناسی، غالباً آنها را از لحاظ روابط جانشینی مورد بررسی قرار داده‌اند، ولی در رویکردی متفاوت در اواخر قرن بیستم، جمعی از زبان‌شناسان انگلیسی برای نخستین بار بر جنبه‌های همنشینی واژگان تأکید کردند. فرث (۱۹۵۷) نخستین کسی بود که اصطلاح باهم آیی را در نظریه معنایی خود مطرح نمود و آن را پدیده‌ای معنابنیاد فرض کرد، نه دستوری. او این اصطلاح را برای مشخص کردن توالی‌ها، براساس رابطه معنایی-اصطلاحی و بسامد وقوع آنها در زبان به کار برد. (پالمر، ۱۳۷۴: ۱۷۰) از نظر او مفهوم باهم آیی این است که معنی هر واژه به کمک معنی واژه‌هایی که معمولاً با آن همراه می‌شوند، مشخص می‌شود. (بیوگراند، ۱۹۹۱: ۲۱۲) فرث، باهم آیی‌ها را به دو دسته باهم آیی عادی و باهم آیی شخصی اشاره می‌کند که نوع شخصی یا غیرمتعارف آن اغلب تبیین‌کننده تأثیرات ادبی و سبک‌شناسی ادبی هستند. (فرث، ۱۹۵۷: ۱۹۶-۱۹۸)

سینکلر (۱۹۶۶) به دو نوع باهم آیی، یعنی باهم آیی تصادفی و باهم آیی بامعنی اشاره می‌کند. از نظر او باهم آیی تصادفی در مقابل باهم آیی بامعنی، ماهیتی اتفاقی دارد. تمایز بین این دو نوع را می‌توان براساس بسامد تکرار باهم آیی‌های یک عنصر بررسی نمود. هرچه میزان وقوع یک واحد بیشتر باشد، تصویر شفاف‌تری به دست می‌دهد و وقوع دوباره باهم آیی تصادفی،

غیرمحمتمل به نظر می‌رسد. (مدرس خیابانی، ۱۳۸۶: ۳۱)

لیچ (۱۹۷۴) در بررسی انواع معنی، به معنی حاصل از باهم آیی اشاره می‌کند. به نظر او یک واژه ممکن است معنی خود را در ارتباط با واژه‌هایی که با آن هم‌نشین می‌شوند، به دست آورد. (لیچ، ۱۹۷۴: ۲۰)

از نظر هلیدی و حسن (۱۹۷۶)، تکرار و باهم آیی، ابزار انسجام واژگانی به شمار می‌روند. تکرار می‌تواند به صورت خود واژه، هم‌معنای واژه، واژه شامل آن، یا یک واژه عام نشان داده شود، اما باهم آیی به واسطه هم‌وقوعی مکرر واژه‌ها مشخص می‌شود. (هلیدی و حسن، ۱۹۷۶: ۲۸۴-۲۸۷) آنها میزان باهم آیی واحدهای واژگانی را حاصل دو نوع رابطه، یکی با نظام زبان و دیگری با متن ذکر می‌کنند. واحدهای واژگانی متعلق به نظام زبان هستند. بدین صورت درجاتی از نزدیکی و مجاورت در نظام واژگانی هر زبانی موجود است که یکی از نتایج آن، تمایل واژه‌هایی معین به باهم آیی است. عامل دیگر در باهم آیی واژه‌ها، بسامد هم‌نشینی آنهاست. واژه‌ای که در باهم آیی با واژه دیگر گرایش بیشتری نشان ندهد، انسجام کمی پدید می‌آورد. (همان: ۲۶۸)

لاینز (۱۹۷۷) درباره مسئله هم‌آیندی واژه‌ها، روابط جانشینی و ترکیبی را مؤثر می‌داند. روابط جانشینی میان اعضای یک مقوله دستوری واحد که می‌توانند جانشین هم شوند، وجود دارد. در عوض، وجود روابط ترکیبی میان واژه‌هایی با مقوله دستوری متفاوت میسر است. از نظر او پیش‌بینی این روابط تنها براساس مشخصه معنایی امکان‌پذیر نیست. (لاینز، ۱۹۷۷: ۶۰-۶۳)

هاوسمن (۱۹۸۴) باهم آیی را «توالی‌های واژگانی دوتایی» می‌داند که یکی از واژه‌ها به نام پایه، معنی مستقلی دارد و واژه دیگر هم‌آیند است که معنی خود را از هم‌نشینی با پایه به دست می‌آورد. او انواع باهم آیی را براساس مقوله نحوی عناصر سازنده آنها طبقه‌بندی می‌کند. به عقیده وی ویژگی نحوی به‌تنهایی قدرت جداسازی باهم آیی‌ها، توالی‌های آزاد و اصطلاح‌ها را ندارد و باید معیاری معنایی برای این تفکیک به کار رود. (هید، ۱۹۹۴: ۱۳۲-۲۳۳)

کروز (۱۹۸۶) باهم آیی را توالی واحدهای واژگانی که اغلب در کنار یکدیگر به کار می‌روند، به شمار می‌آورد. به عقیده او مفهوم باهم آیی‌ها کاملاً شفاف است؛ زیرا هر یک از عناصر سازنده، یک واحد معنی‌دار است. باهم آیی‌ها نوعی انسجام معنایی دارند و عناصر سازنده آنها، انتخاب‌کنندگان دو سویه‌اند؛ به این مفهوم که انتخاب هر واحد، اغلب وابسته به انتخاب

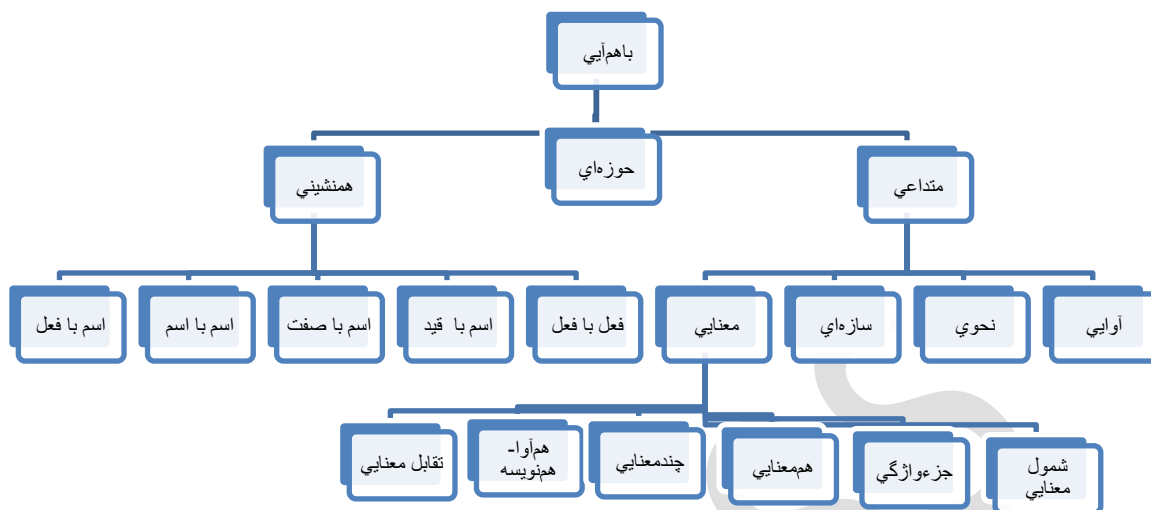
واحد دیگر است. (کروز، ۱۹۸۶: ۴۱)

میننگ و شوتز (۱۹۹۹) معتقدند تعریف دقیق و مشخصی از باهم آیی وجود ندارد. از نظر آنها باهم آیی عبارتی شامل دو یا چند واژه است که به شکل قراردادی برای بیان چیزی به کار می‌رود. یکی از ویژگی‌های باهم آیی این است که فقط گویشوران بومی از ویژگی‌های ظریف آن آگاه هستند. ترکیب‌پذیری محدود نیز یکی از ویژگی‌های آنهاست؛ زیرا معنی کلی آنها چیزی بیش از معنی عناصر سازنده آنهاست. (میننگ و شوتز، ۱۹۹۹: ۱۵۳)

هوی (۲۰۰۵) معتقد است نقش باهم آیی در نظریه واژگان این است که جمله‌ها به کمک باهم آیی‌هایی متفاوت به وجود می‌آیند. به نظر او ممکن است جمله‌ای دستوری باشد، اما به دلیل انتخاب نادرست باهم آیی‌ها غیرطبیعی به نظر برسد. شکل‌گیری باهم آیی‌ها تحت تأثیر فرایندی به نام «پیش‌بینی واژگان» مطرح می‌شود. در این فرایند یک واژه، وقوع واژه دیگر را پیش‌بینی می‌کند. هر واژه از بعد ذهنی، برای یک نوع باهم آیی پیش‌بینی می‌شود. زمانی که یک واژه از طریق گفتار یا نوشتار فراگرفته می‌شود، در کنار آن بافت زبانی و بافت غیرزبانی نیز فراگرفته خواهد شد. با کاربرد هر واژه، واژه یا واژه‌های دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرند و دوباره این واژه‌ها می‌توانند شرایط را برای حضور واژه یا واژه‌های دیگر فراهم کنند. هوی این حالت را «لانه‌گزینی» می‌نامد. (هوی، ۲۰۰۵: ۸)

چارچوب نظری پژوهش

یکی از مهمترین ابعاد بررسی هر زبان، بررسی هم‌نشینی واژگان آن است که نقش عمده‌ای در شکل‌دهی به نظام واژگانی و نحو زبان ایفا می‌کنند؛ از این‌رو پدیده باهم آیی همواره مورد توجه و مطالعه زبان‌شناسان بوده و تلاش‌های بسیاری برای تعریف، توصیف و دسته‌بندی انواع آن صورت گرفته است. در این مقاله، از میان طبقه‌بندی‌های ارائه شده، دسته‌بندی‌ای که صفوی از این پدیده زبانی ارائه داده، (۱۳۸۲، ۱۳۷۹) مورد استفاده قرار گرفته است. در این دسته‌بندی برخلاف پژوهش‌های پیش از آن که بیشتر از منظر نقش‌گرایی به پدیده باهم آیی نگرسته شده، علاوه بر در نظر گرفتن سطوح نحوی و سازه‌ای، سطوح آوایی و معنایی این پدیده نیز بررسی شده است



*تقسیم‌بندی صفوی از باهم آیی

یافته‌ها

باهم آیی حوزه‌ای

در این نوع از باهم آیی، آنچه موجب همنشینی واژه‌ها با یکدیگر می‌شود، حوزه معنایی مشترکی است که به آن تعلق دارند؛ به عبارتی دیگر، حضور یک واژه از حوزه یا مجموعه‌ای خاص مانند داستانهای دینی و ملی، اجرام سماوی، عناصر زراعت و کشاورزی، حیوانات، گیاهان و... موجب تداعی مجموعه‌ای از واژگان در محور هم‌نشینی می‌شود.

-واژگان «کشتی نوح»، «بحر» و «طوفان» به حوزه داستان‌های دینی تعلق دارند.

کشتی نوح درین بحر بود کام نهنگ جان کسی برد که در دامن طوفان آویخت

(۱۴۱۰ / ۸)

-واژگان «انار»، «به» و «سیب» که در حوزه میوه‌ها جای می‌گیرند.

می‌کند بس دل پرابله را شق چو انار چون به، این گرد کز آن سیب زرخدان برخاست

(۱۴۱۸/۲)

- باهم آیی واژگان «بالین»، «بستر»، «بالش» و «خواب»، از نوع باهم آیی حوزه‌ای است.

داغ بالین من و درد بود بستر من چون کنم خواب به این بالش و بستر که مراست؟
(۱۴۲۶/۵)

باهم آیی همنشینی

از نظر صفوی، وقوع واژه‌هایی با ویژگی‌های بنیادین مشترک بر روی محور همنشینی، به نوعی باهم آیی منجر می‌شود که «باهم آیی همنشینی» نامیده می‌شود. به عقیده وی در این گونه از باهم آیی، فعلی یا صفتی بر روی محور همنشینی در کنار اسمی ظاهر می‌شود که برای اهل زبان از پیش تعیین شده است. (۱۳۸۳: ۱۹۷) کنار هم قرار گرفتن واژگان بر روی محور همنشینی به دلیل دارا بودن ویژگی مشترک و روابط مفهومی‌ای که میان آنها وجود دارد، موجب شکل‌گیری باهم آیی واژگانی می‌شود. صفوی این نوع از باهم آیی را در پنج گروه طبقه‌بندی می‌کند:

باهم آیی اسم با فعل

در این نوع باهم آیی، فعل از مؤلفه معنایی خاصی برخوردار است که از طریق اسم هم آیند آن، منتقل می‌شود. در بررسی‌های انجام شده بر روی ۵۷۳ بیت از غزلیات صائب، ۱۶ مورد از باهم آیی اسم با فعل دیده شده است.

- «موی» و براندام برخاستن

زان خط سبزه کز آن چهره گلرنگ دمید موی از سبزه بر اندام گلستان برخاست
(۱۴۱۸/۵)

این عبارت فعلی معادل «موی بر تن سیخ شدن» است که امروزه نیز به کار می‌رود.

- «شور» و درد لاف‌کندن

شور در دل فکند لعل خموشی که تراست خواب را تلخ کند چشمه نوشی که تراست
(۱۴۲۳/۱)

- «حلقه» و در گوش کشیدن

حلقه در گوش فلک می کشم از ناله و آه

کیست تا تیغ شود پیش سپاهی که مراست
(۱۴۳۲/۹)

- «سر» و به گریبان کشیدن

چه کنم صائب اگر سر به گریبان نکشم

غیر بال و پر خود نیست پناهی که مراست
(۱۴۳۲/۱۰)

- «کار» و گره افتادن

کار دنیای تو گر در گره افتد، خوش باش

چه بجز زهر فنا در گره عقرب هاست؟
(۱۴۳۷/۸)

باهم آیی اسم با صفت

گاهی از ترکیب اسم با صفتی که معمولاً برای آن به کار می رود، برای خلق باهم آیی استفاده می شود. در این نوع باهم آیی، صفتی نسبت به یک اسم نشان دار می شود و هم نشینی خود را بر آن اسم تحمیل می کند. در پیکره مورد مطالعه، ۳۳ مورد از این نوع باهم آیی یافت شده است.

هر که را دیدیم حیران قد رعنای اوست

بر علم دارد نظر داریم سپاه از شش جهت
(۱۴۰۵/۵)

چه گل چیند ز رخسار تو چشم اشکبار من؟

که می داند عرق را شپنم بیگانه گلزارت
(۱۴۰۷/۷)

فرح آباد من آنجاست که جانان آنجاست

اشرف آنجاست که آن سرو خرامان آنجاست
(۱۴۱۵/۱)

پیچش مو دهد از آتش سوزنده خبر

سوز مکتوب من از بال کبوتر پیداست
(۱۴۱۹/۵)

نیست در عالم ایجاد بجز تیغ زبان

بیگناهی که سزاوار به حبس ابد است

(۱۴۴۴/۸)

باهم آیی اسم با اسم

در این گونه از باهم آیی، آمدن یک اسم بر روی محور همنشینی، آمدن اسم دیگری را در کنار خود می‌طلبد.

حلقه زنار شد طوق گلوی قمریان سرو تا از قامتش، سرمشق رعنایی گرفت
(۱۴۰۱/۳)

می‌رساند به لب چاه زرخدان خود را هر که در دامن آن زلف پریشان آویخت
(۱۴۱۰/۵)

دل چو بی‌عشق شود هیچ کم از زندان نیست چاه، مصرست اگر یوسف کنعان آنجاست
(۱۴۱۵/۸)

تا من از گرمروی بادیه‌پیما گشتم از ره کعبه روان خار مغیلان برخاست
(۱۴۱۸/۱۲)

درمندی است پر و بال اثر افغان را ناخن ناله نی سینه‌خراش از بندست
(۱۴۴۶/۴)

باهم آیی متداعی

« تداعی در لغت، یکدیگر را خواندن است و در روان‌شناسی، رابطه میان یک پدیده با اندیشه‌های مربوط به آن را تداعی

می‌گویند.» (داد، ۱۳۸۷: ۱۲۳) واژه‌ها نیز همواره می‌توانند هر آنچه را که به گونه‌ای با آن‌ها مرتبط هستند، به ذهن متبادر کنند.

باهم آیی واژه‌ها برحسب ویژگی‌ای که آنها را در یک حوزه معنایی قرار می‌دهد، «باهم آیی متداعی» نامیده می‌شود. (صفوی،

۱۳۸۳: ۱۹۸) این نوع باهم آیی در دو دسته «تداعی آوایی» و «تداعی معنایی» قابل بررسی هستند.

تداعی آوایی

گاهی بین یک واحد واژگانی با واژگان دیگر، به سبب تشابه در سطح هجا و واج، باهم آیی اتفاق می‌افتد که «تداعی آوایی» نامیده می‌شود.

– «مهتاب» و «آفتاب»

حسن، عالم‌سوز گرد ید از نگاه گرم من
چهره مهتاب، رنگ آفتاب از من گرفت
(۱۴۰۰/۳)

– «کمین» و «کمان» / «کمان» و «نشان»

در کمین این فلک سخت کمانی که تراست
عاقبت گرد برآرد ز نشانی که تراست
(۱۴۲۴/۱)

– «شراب» و «کباب»

دارد از کوی خرابات مرا مستغنی
از دل و دیده شرابی و کبابی که تراست
(۱۴۲۷/۲)

– «نهان» و «جهان»

در دل ماست نهان یار و جهان روشن ازوست
ماه جای دگر و جای دگر مهتاب است
(۱۴۳۹/۶)

– «رَم» و «رام»

نیست ممکن که شود رام به مجنون صائب
رم ز خود کرده غزالی که طایب‌کار خودست
(۱۴۴۷/۱۵)

تداعی سازه‌ای

سازه‌ها و تکواژهای تشکیل‌دهنده یک واحد واژگانی نیز می‌توانند به باهم آیی متداعی گروهی از واحدهای واژگانی

بیانجامد. (صفوی، ۱۳۸۲: ۱۱)

- «بی‌رحمی» و «بی‌پروایی»

جنگ و بدخویی و بی‌رحمی و بی‌پروایی همه هستند به‌جا، صلح و صفای تو کجاست؟
(۱۴۱۴/۴)

تداعی نحوی

باهم آبی متداعی در محدوده اعضای یک مقوله نحوی صورت پذیرد؛ برای نمونه واحد «از» ممکن است به تداعی واحدهای دیگر طبقه‌بندی حروف اضافه نظیر «به»، «با»، «در» و... بیانجامد. (صفوی، ۱۳۸۲: ۱۲) بدین معنی که گاهی وجود یک مقوله نحوی در بخشی از یک جمله، یا در یک مصراع از بیت، ممکن است تداعی‌کننده همان ساختار نحوی در بخش دیگر جمله یا مصراع دوم آن بیت باشد.

شور در دل فکند لعل خموشی که تراست خواب را تلخ کند چشمه نوشی که تراست
(۱۴۲۳/۱)

دانه اشک بود توشه راهی که تراست دل آسوده بود قافله‌گاهی که تراست
(۱۴۳۲/۱)

اشک در دیده شرابی است که در جام جم است داغ بر سینه چراغی است که در محراب است
(۱۴۳۸/۶)

همانگونه که در این ابیات ملاحظه می‌شود، حرف ربط (که) در مصراع نخست، مقوله نحوی‌ای ایجاد کرده است که در مصراع بعدی نیز همان مقوله نحوی تداعی می‌شود.

تداعی معنایی

گاهی ممکن است واحدهای واژگانی برحسب انواع روابط مفهومی همچون شمول معنایی، چندمعنایی، هم‌معنایی،

جزء واژگی، تقابل و تباین، تداعی گر واحدهای دیگر شوند.

شمول معنایی

منظور از شمول معنایی، نوعی رابطه مفهومی است که در آن، مفهومی بتواند یک یا چند مفهوم دیگر را شامل شود؛ بدین ترتیب مفهومی که یک یا چند مفهوم دیگر را دربرمی گیرد، واژه «شامل» و مفهوم یا مفاهیمی که برحسب یک ویژگی در یک حوزه معنایی قرار می گیرند، واژه های «زیرشمول» نامیده می شوند. در این پژوهش، کاربرد واژه هایی از یک مجموعه که باهم تناسب دارند و در فنون و صناعات ادبی، تناسب یا مراعات نظیر نامیده می شوند نیز در این نوع باهم آیی آمده اند.

«چرخ»، «خورشید» و «ماه»

هر که گردد بی سرو پا در خم چو گان چرخ
نور از خورشید می گیرد، چو ماه از شش جهت
(۱۴۰۵/۶)

«باده»، «جام می» و «مستان»

اگر از باده گلگون چنین سرشار خواهی شد
ز دست یکدگر چون جام می مستان ربایندت
(۱۴۰۶/۴)

«گهر»، «لعل»، «یاقوت» و «تاج»

پیش روشن گهران، آبله پرخونی است
لعل و یاقوت که از تاج فریدون پیداست
(۱۴۲۲/۹)

«چشم»، «سرمه» و «بینایی»

لاله روشنگر چشم و دل سودایی ماست
دیدن سوختگان، سرمه بینایی ماست
(۱۴۳۵/۱)

«میوه»، «تخم»، «گل»، «دانه» و «مزرع»

میوه و تخم و گل عالم امکان پوچ است
سربه سر دانه این مزرع و یران پوچ است
(۱۴۴۲/۱)

جزءواژگی

جزءواژگی، یکی از انواع روابط مفهومی میان اقلام واژگانی است که رابطه کل به جزء را میان دو مفهوم می‌نمایاند. این رابطه نیز همچون شمول معنایی نوعی رابطه سلسله‌مراتبی است که میان اجزاء و کل تشکیل‌دهنده اجزاء برقرار می‌شود.

(صفوی، ۱۳۸۳: ۱۰۳)

نسبت میان «مژگان» و «چشم»:

چو مژگان سینه‌ام چاک است از رشک نگاه تو

که در هر گردشگر دد به گرد چشم بیمار

(۱۴۰۷/۱۰)

نسبت میان «نی» و «نیستان»:

همدمی سیر مقامات نفرمود او را

نی ما تا به چه طالع ز نیستان برخاست

(۱۴۱۷/۸)

نسبت میان «شرر» و «آتش»:

پیش دریای پر آتش، چه نماید شرری؟

لاله افکنده سر از خاک شهیدان برخاست

(۱۴۱۸/۷)

نسبت میان «کلف» (لکه‌های روی ماه) و «ماه»:

دیده پاک کلف می‌برد از چهره ماه

رخ چون ماه مگردان ز نگاهی که مر است

(۱۴۳۲/۷)

نسبت میان «زهر» و «عقرب»:

کار دنیای تو گر در گره افتد خوش باش

چه بجز زهر فنا در گره عقرب هست؟

(۱۴۳۷/۸)

هم معنایی

منظور از صورت‌های هم‌معنا، دو یا چند صورت هستند که رابطه بسیار نزدیکی باهم دارند، به گونه‌ای که می‌توان آنها را در جملات، به جای یکدیگر به کار برد بدون اینکه در معنای زنجیره گفتار تغییری به وجود آید. البته لازم به ذکر است که هم‌معنایی، مفهومی نسبی است و هم‌معنایی مطلق وجود ندارد.

موی گردید آن میان، تا پیچ و تاب از من گرفت
معنی نازک به آسانی نمی‌آید به دست
(۱۴۰۰/۱۱)

هر که چون طاووس دنبال خود آرایی گرفت
محضر قتلش به مهر بال و پر آماده شد
(۱۴۰۱/۱۱)

گر در آیی از در صلح و صفا، وقت است، وقت
در چنین وقتی که ما از خویش بیرون رفته‌ایم
(۱۴۰۴/۵)

که می‌ترسم به مکر و حیله و دست‌ان ر بایندت
ازان بی‌پرده چون صائب نصیحت می‌کنم انشا
(۱۴۰۶/۵)

هوس نشو و نما در گره دانه بجاست
آسیا گرچه برآورد ز بنیادش گرد
(۱۴۱۲/۴)

چندمعنایی

چندمعنایی زمانی مطرح می‌شود که یک واحد زبانی از چند معنی برخوردار باشد. از نظر پالمر واژه‌ای چندمعناست که فی‌نفسه دارای چند معنی باشد. (۱۳۷۴: ۱۱۵) چندمعنایی را می‌توان در سطوح مختلفی چون تکواژ، واژه، گروه و جمله مورد بررسی قرار داد، هر چند در سنت، چندمعنایی تنها در سطح واژه اهمیت یافته و تحلیل آن نیز به همین سطح محدود گشته است. (صفوی، ۱۳۸۳: ۱۱۱) در این پژوهش نیز چندمعنایی در سطح واژه مورد بررسی قرار گرفته است.

- «آب»، در دو معنی «مایعی آشامیدنی» و «آبرو».

نقطه سودای من شد مرکز پرگار چرخ

این کهن دولاب بی پرگار، آب از من گرفت
(۱۴۰۰/۲)

- «تاب»، در دو معنی «تابش» و «صبر و تحمل».

کیست گردون تا تواند کرد چنبر دست من؟

بارها سرپنجه خورشید، تاب از من گرفت

(۱۴۰۰/۸)

- «مهر»، در دو معنی «خورشید» و «محبت».

هر دلی مظهر انوار تجلی نشود

پیش مهر آنکه کند سینه سپر مهتاب است

(۱۴۳۹/۵)

تقابل معنایی

تقابل معنایی، رابطه‌ایست که بین مفهوم دو صورت زبانی که به نوعی در تقابل با یکدیگر هستند، وجود دارد. اگرچه در بیشتر فرهنگ‌های لغت، انواع تقابل‌های معنایی با عنوان واژه‌های متضاد مشخص شده‌اند، اما تضاد صرفاً گونه‌ای از تقابل محسوب می‌شود. تقابل معنایی تحت عناوین مختلفی چون تقابل مدرج، تقابل مکمل، تقابل دوسویه، تقابل جهتی، تقابل واژگانی و تقابل ضمنی طبقه‌بندی می‌شود. (صفوی، ۱۳۸۳، ۱۱۷-۱۲۰)

- تقابل ضمنی میان «آب» و «آتش»

آن که می‌زد از نصیحت آب بر آتش مرا

کاش اول پرده از رخسار او برمی‌گرفت
(۱۴۰۲/۴)

- تقابل واژگانی میان «آشنا» و «ناآشنا»

گر حقوق آشنای را رعایت می‌کنی

عمر چندان نیست ای ناآشنا، وقت است وقت
(۱۴۰۴/۷)

-تضاد میان «سیاه» و «سفید»

دل سیاه است اگر گشت بناگوش سفید
پا اگر نیست بجا، لغزش مستانه بجاست
(۱۴۱۲/۲)

-تقابل جهتی میان «رفتن» و «آمدن».

رفتن از عالم پرشور به از آمدن است
غنچه دلنگ به باغ آمد و خندان برخاست
(۱۴۱۸/۱۰)

-تقابل دوسویه میان «میزبان» و «مهمان».

میزبان، سفره دعوی نکند بیهده باز
شکوه و شکر ز پیشانی مهمان پیداست
(۱۴۲۱/۱۷)

در بررسی باهم آیی‌های غزلیات صائب، ۲۸/۸٪ باهم آیی واژگانی و ۷۱/۲٪ باهم آیی متداعی یافت شده است. در باهم آیی‌های واژگانی، باهم آیی اسم با اسم با ۴۰/۹٪ بیشترین فراوانی را به خود اختصاص داده و باهم آیی اسم با صفت، با ۳۹/۸٪ در جایگاه دوم قرار دارد. در باهم آیی‌های متداعی نیز متداعی معنایی با ۸۹/۷٪، بیشترین فراوانی، و متداعی سازه‌ای با ۰/۵٪ کمترین فراوانی را داشته‌اند.

چنانچه ذکر شد، باهم آیی‌های متداعی بر دو دسته متداعی آوایی و متداعی معنایی تقسیم می‌شوند که متداعی معنایی با ۸۹/۷٪ فراوانی، به میزان زیادتری نسبت به متداعی آوایی با فراوانی ۸/۴٪ و متداعی نحوی با ۱/۵٪ و متداعی سازه‌ای با ۰/۴٪ فراوانی، کاربرد داشته است. میزان بسامد انواع روابط مفهومی در غزلیات صائب به ترتیب عبارت‌اند از: رابطه شمول معنایی با فراوانی ۳۰/۴٪، جزءواژگی با ۱۷٪، تقابل معنایی با ۱۵٪، هم معنایی با ۱۰/۸٪ و چندمعنایی با ۱/۵٪.

باهم آیی متداعی	باهم آیی همنشینی
۶۷٪/۱۷	۳۲٪/۳

تقابل معنایی	چندمعنایی	هم او-هم نویسه	هم معنایی	جزء واژگی	شمول معنایی	تداعی آوایی	تداعی نحوی	تداعی سازه‌ای	فعل با فعل	قید با فعل	اسم با فعل	اسم با صفت	اسم با اسم
۳۱	۳	-	۲۲	۳۵	۶۲	۱۷	۳	۱	-	-	۱۶	۳۳	۳۴
۱۷٪/۸	۱٪/۸	-	۱۲٪/۶	۲۰٪/۱	۳۵٪/۷	۹٪/۷	۱٪/۸	۰٪/۴	-	-	۱۹٪/۳	۳۹٪/۸	۴۰٪/۹

* جدول انواع و تعداد باهم‌آیی‌ها

بحث و نتیجه‌گیری

یکی از مهمترین ویژگی‌های زبانی شاعران در اشعارشان، چگونگی بهره‌گیری آنان از باهم‌آیی‌هاست. چنانکه صائب نیز در غزلیاتش تمام آموخته‌ها و توانایی‌های زبانی و ادبی خود را به کار می‌گیرد تا با کنار هم نشان دادن واژه‌ها، تصاویر و موسیقی، در عین حال که کل منسجمی را می‌آفریند، معنای تازه‌ای را نیز خلق کند.

در بررسی غزلیات صائب مشخص شد که می‌توان انواع باهم‌آیی‌های آن را در سه گروه طبقه‌بندی کرد: ۱- باهم‌آیی‌هایی که با همان لفظ و معنا امروزه نیز در زبان و شعر معاصر به کار می‌روند؛ مانند «گره در کار افتادن»، «جس ابد»، «تیر قضا»، «خواب شیرین». ۲- واژگان هم‌آیندی که با اندکی تغییر در لفظ، اما با همان بار معنایی، در روزگار ما نیز کاربرد دارند؛ مانند «دست و سرپنجه»، «بیرون و اندرون»، «زمین و فلک»، «ازقید آزاد کردن» که امروزه به ترتیب به صورت «دست و پنجه»، «بیرون و درون»، «زمین و آسمان» و «از بند آزاد کردن» به کار می‌روند. ۳- هم‌آیندهایی که یکی از واژگان آن، به کلی مهجور شده و در زبان و شعر امروز به کار نمی‌رود؛ مانند «کدو» (ظرف شراب) و یا اینکه با بارمعنایی جدید در زبان فارسی امروز کاربرد دارد؛ مانند «ایاغ» (پیاله شراب و هم‌پیاله) که امروزه توسعه معنایی یافته و در معنای دوست و رفیق صمیمی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

همچنین با مطالعه یافته‌های تحقیق می‌توان نتیجه گرفت که پدیده باهم‌آیی در خلق معانی اشعار صائب راهگشا بوده است. در

غزلیات صائب گاهی برخی از واژه‌های هم آیند، به طور هم‌زمان در دو یا چند نوع باهم آبی قرار گرفته، با یکدیگر هم‌پوشانی دارند؛ به‌عنوان مثال «شراب و کباب» می‌تواند هم در دسته تداعی آوایی قرار گیرند و هم در دسته شمول معنایی. «فنا و بقا» درعین حال که در دسته تقابل معنایی جای می‌گیرند، رابطه تداعی آوایی نیز میان آنها وجود دارد.

در حقیقت صائب با کنارهم‌نشاندن واژگان، شبکه پیچیده و درهم‌تنیده‌ای از انواع ارتباطات را در بافت غزلیاتش به‌وجود آورده و موجب آن شده است که هر بیت به طور هم‌زمان، حامل مجموعه‌ای از پیام‌های زبانی، ادبی و تصویری باشد. این باهم آبی‌ها که نشانگر تسلط شاعر به زبان فارسی و انسجام و پختگی زبان شعری او است و در اغلب موارد به دور از تکلف، شکل می‌گیرد، نه تنها لطمه‌ای به جنبه هنری اشعار او وارد نساخته، بلکه بر ارزش‌های زیبایی‌شناختی آنها نیز افزوده است.

منابع و مأخذ

-ابراهیمی، شیما، پهلوان‌نژاد، محمدرضا. (۱۳۹۲). «بررسی زبان‌شناختی باهم آبی‌های واژگانی در خمسه نظامی»، ادب و زبان، سال ۱۶، پاییز و زمستان، ش ۳۴.

-اسکویی، نرگس. (۱۳۹۳). «فرایند «باهم آبی» در شعر سبک آذربایجانی»، ادب فارسی، سال ۴، بهار و تابستان، ش ۱.

-افراشی، آریتا. (۱۳۷۸). «نگاهی به مسئله باهم آبی واژگان»، زبان و ادب، دوره ۴، ش ۷ و ۸.

-پالمر، ف. (۱۳۷۴). «نگاهی تازه به معنی‌شناسی، ترجمه کوروش صفوی، چ اول، تهران: نشر مرکز.

-تفرجی یگانه، مریم، نیک سرشت، کیومرث. (۱۳۹۸). «بررسی زبان‌شناختی و بلاغی انواع باهم آبی در شاهنامه فردوسی»، مطالعات زبانی و بلاغی، سال دهم، ش ۱۹.

-داد، سیما. (۱۳۷۸). فرهنگ اصطلاحات ادبی، چ سوم، تهران: مروارید.

-الرادویانی، محمد بن عمر. (۱۳۶۲). ترجمان البلاغه، به اهتمام و تصحیح و حواشی و توضیحات احمد آتش، چ دوم، تهران: اساطیر.

-الرازی، شمس‌الدین محمد بن قیس. (۱۳۷۳). المعجم فی معاییر اشعار العجم، به کوشش دکتر سیروس شمیسا، چ اول، تهران: فردوس.

- راستگو، سیدمحمد. (۱۳۸۲). هنر سخن‌آرایی (فن بدیع)، چ اول، تهران: سمت.
- شفیع کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۷). «جادوی مجاورت»، بخارا، ش ۲.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۰). نگاهی تازه به بدیع، چ سوم، تهران: فردوس.
- صائب تبریزی، میرزا محمدعلی. (۱۳۷۱). دیوان، به کوشش محمد قهرمان، چ دوم، چ اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- صفوی کوروش. (۱۳۸۲). «پژوهشی درباره باهم‌آیی واژگانی در زبان فارسی»، زبان و ادب، سال هشتم، ش ۱۸.
- صفوی، کوروش. (۱۳۷۹). درآمدی بر معنی‌شناسی، چ اول، تهران: سوره مهر.
- فشارکی، محمد. (۱۳۷۴). بدیع، چ اول، تهران: جامی.
- گرگانی، حاج محمدحسین شمس‌العلماء. (۱۳۷۷). ابداع البدایع، به اهتمام حسین جعفری، با مقدمه جلیل تجلیل، چ اول، تبریز: انتشارات احرار.
- محبتی، مهدی. (۱۳۸۰). بدیع نو، چ اول، تهران: سخن.
- مدرس خیابانی، شهرام. (۱۳۸۶). بررسی باهم‌آیی واژگانی در زبان فارسی، رساله دکتری، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
- مرتضایی، سیدجواد. (۱۳۸۶). «نقد و تحلیل تناسب در سیر تاریخی و روند دگرگونی‌ها»، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، تابستان، ش ۴۹.
- نجفقلی میرزا «آقاسردار». (۱۳۶۲). دره نجفی، با تصحیح و تعلیقات و حواشی حسین آهی، چ اول، تهران: کتاب‌فروشی فروغی.
- واعظ کاشفی سبزواری، حسین. (۱۳۶۹). بدایع الافکار فی صنایع الاشعار، به کوشش رحیم مسلمانقلیف، ویراسته میرجلال‌الدین کزازی، چ اول، تهران: نشر مرکز.
- وحیدیان کامیار، تقی. (۱۳۷۹). بدیع از دیدگاه زیبایی‌شناسی، چ اول، تهران: دوستان.
- وواط، رشیدالدین محمد. (۱۳۶۲). حدائق السحر فی دقایق الشعر، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال آشتیانی، چ اول، تهران:

-همایی، جلال الدین. (۱۳۷۶). فنون بلاغت و صناعات ادبی، چ پنجم، تهران: مؤسسه نشر هما.

- Beaugrande, R.de(1991) *linguistic theory: the Discourse of fundamental woks*, London: Longman
- Cruse, D.A.(1986), *Lexical Semantics*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Firth, J.R.(1957), *Modes of meaning*, in. J.R.Firth, papers in Linguistics: 1934. London: Oxford University press
- Halliday, M.A& Hassan, R.(1976)*Cohesion in English*, Longman.
- Heid,U.(1994)*On Ways Word Together – Topics in Lexical Combinatorics*, In *Euralex*
- RoutledgeHoey. M (2005), *Lexical Priming : a new theory of words and language*, London:
- Leech. G (1974), *Semantics*, London: Penguin
- Lyons. J (1977), *Semantics*, 2 Vols, Cambridge : Cambridge University Press.
- Manning. C and Schütze. H (1999), *Foundations of Statistical Natural Language Processing*, Cambridge.